

فرید ریٹش دو روزنامات لسوؤ ظن

س. محمود حسینی زاد



مجموعہ از مطالعات فرہنگی
انسانی



پرسه‌ای در جهان فریدریش دورنمات

به انگیزه انتشار رمان‌های پلیسی دورنمات

رضا نجفی

سویسی‌ها می‌توانند به بانک‌ها، ساعت‌ها، شکلات و پنیر خود بنازند. اما این کشور کوچک با چهار زبان رسمی، طبیعتاً نمی‌تواند آثار ادبی و نویسندگان فراوانی به جهان عرضه کند. شاید به جبران این فقر کمی است که سرنوشت، تاریخ، طبیعت یا هر چه که دلتان می‌خواهد اسمش را بگذارید، نویسنده‌ای همچون فریدریش دورنمات (۱۹۹۰-۱۹۲۱) به سویسی‌ها ارزانی داشته است.

در باب اعتبار دورنمات همین بس که پس از برتولت برشت، او را نام‌آورترین نمایشنامه‌نویس نیم قرن اخیر خوانده‌اند. اما دورنمات صرفاً نمایشنامه‌نویس نیست. او نقاش، نویسنده داستان‌های کوتاه، مقاله‌نویس و صاحب چندین رمان نیز به شمار می‌آید.

هر چند عمده شهرت دورنمات به سبب نمایشنامه‌هایش است، رمان‌های پلیسی او نیز - که به تازگی به فارسی ترجمه یا تجدید چاپ شده‌اند - در نوع خود شاهکارهایی در این ژانر شمرده می‌شوند. آنچه سبب می‌شود نام دورنمات با چهار رمان قول، قاضی و جلازش، عدالت و سوءظن در کنار نام نویسندگانی چون آرتور کنان دوپل، داشیل همت، ژرژ سیمنون و آگاتا کریستی بیاید، برخورد طنزآمیز و رندانه‌ای است که او با این ژانر ادبی می‌کند. دورنمات در ذیل رمان پلیسی خود قول، ذکر می‌کند: فاتحه‌ای برای رمان پلیسی. در واقع او می‌خواهد با رمان پلیسی رمان‌های موسوم پلیسی را دست بیندازد و آنها را به قتل برساند، اما حاصل کار هر چند ریشخند قواعد

مرسوم و سنتی ادبیات پلیسی است، به هر حال جزو درخشان‌ترین آثار این نوع ادبی نیز شمرده می‌شود؛ درست مانند آئن پو که خالق زیباترین داستان‌های گوتیک بود، اما ته دل با خوارشماری به این نوع ادبی می‌نگریست، همچنین مانند کاری که امبرتو اکو در نام گل سرخ و گراهام گرین در رمان‌هایی مانند مأمور مادر هاوانا و مرد سوم به آن دست زدند.

اینجاست که باید با تردید پرسید آیا دورنمات - همانند گرین و اکو - قاتل رمان پلیسی است یا اعتلاءدهنده آن؟ آیا رمان‌های یاد شده دورنمات آثاری پلیسی هستند یا آثار ضد پلیسی؟

به گمانم همان گونه که آئن پو را استاد داستان‌های ترسناک می‌شناسیم، دورنمات نیز به‌رغم تقیصه‌سرایی‌ها و نگاه طنزآمیز و رندانه‌اش در این حوزه، سر آخر آنچه آفرید رمان‌های پلیسی در حد اعلائی خود است.

اما پیش از هر بحثی اجازه دهید از سرآغاز زندگی نویسنده بی‌اغازیم. دورنمات در شهرکی از توابع برن به دنیا آمد. پدرش کشیش بود و این دو نکته بر آثارش تأثیر ویژه‌ای نهادند. او که زاده روستاست می‌گوید، نویسنده‌ای روستایی نیست، اما روستا در طبیعت او نقش عمده‌ای داشته است. او که برای زندگی نیز خانه‌ای بیلابقی بر فراز تپه‌ای دور از شهر خریده بود، می‌گفت بی آن مناظر زیبای طبیعت شاید نمی‌توانست حتی یک کلمه هم بنویسد. مکان رخداد بسیاری از آثار دورنمات روستاها و شهرک‌های کوچک و دورافتاده سوییس است؛ اغلب در رمان‌هایش شاهد صحنه‌های زیبایی از طبیعت سوییس هستیم. اما معمولاً پس از توصیف منظره‌ای زیبا و دلپذیر واقعه‌ای تراژیک و جنایتی موحش رخ می‌دهد. کنار هم آمدن این توصیف تغزلی از طبیعت و خشونت و جنایت در پی آن، کنتراستی جالب به داستان می‌بخشد.

شغل پدر نیز اندیشه دورنمات را متوجه مقوله ایمان و شک و نبرد میان خیر و شر کرده بود. در آثار پلیسی او نیز قضیه تنها مبارزه یک پلیس و یک تبهکار نیست، بلکه به شکلی نمادین تقابل خیر و شر مطرح می‌شود. دورنمات مذهبی نیست، اما مانند کافکا و نیچه دشواری‌های زندگی را در جامعه‌ای دین‌زدایی شده به خوبی درک می‌کند. همچنین او تحت تأثیر کی‌یرکه‌گارد و یاسپرس نیز بود و در آثارش گاه به متون مذهبی نیز ارجاع می‌دهد. برای نمونه در سوءظن پس از آنکه بازرس وارد بیمارستان پزشک جنایتکار شده است، این کلام معروف در دوزخ دانه را می‌شنویم:

ای آنکه به درون می‌آیی، دست از هر امیدی بشوی. به این ترتیب، خواننده درمی‌یابد این بیمارستان و پزشکش و به تبع آن قهرمان و صدقهرمان داستان در لایه‌ای دیگر نقشی نمادین را نیز ایفا می‌کنند.

در نخستین داستان‌های دورنمات مضامینی مانند مسیح و خدا و تردیدهای مذهبی به شکلی نمادین حضور دارند، هر چند در آثار بعدی ما با جهانی در غیبت خدا روبرو می‌شویم. همچنین نخستین نمایشنامه اجراء شده او چنین روایت شده است مضمونی مذهبی دارد و به فرقه‌های مذهبی دوره‌ی قرون وسطا می‌پردازد. می‌گویند دورنمات در این اثر توانست کاری را به ثمر برساند که نیچه در چنین گفت زرتشت خود از آن بازمانده بود: تقلید زبان و لحن مذهبی لوتر! هر چند به دلایل دیگری این اثر با هیاهوی تماشاچیان روبرو شد.

اما گفتیم که دورنمات را نمی‌توان مذهبی دانست. برآمدن در خانواده‌ای با پدری روحانی او را نسبت به تربیت مذهبی ناباور ساخته بود. به گمان او، شک و ایمان اهمیتی یکسان دارند و باور شخص هر چه باشد، باید امری صرفاً ذهنی و درونی باقی ماند. ایمان به محض اینکه جنبه بیرونی و عینی بیابد، به جزم بدل خواهد شد که ربطی به ایمان ندارد.

برخی از منتقدان اشاره کرده‌اند که بن‌مایه آثار پلیسی دورنمات از جهتی با مقوله دین همانندی دارد: کوشش برای حل معضلی به نام وجود شرّ و دغدغه جاری کردن عدالت!

به قول این منتقدان، زمان‌های پلیسی اصولاً از نوع داستان‌های مذهبی‌اند، نوید می‌دهند که گره از مشکل و معما خواهند گشود و سرانجام نیکی بر بدی پیروز خواهد شد و برای رسیدن به این مرحله فرستاده‌ای فوق انسانی گسیل می‌شود که شکست‌ناپذیر است. خواهیم دید که دورنمات در آثار پلیسی خود دقیقاً به همین اصول شک می‌کند: امکان جاری کردن عدالت، نابود ساختن شرّ، وجود ابر انسان‌های شکست‌ناپذیر و...

همین گونه که گفتیم، دورنمات به‌ویژه در آثار نخستین خود بسیار تحت تأثیر کافکاست و به قول منتقدی اگر کافکا خداوند یأس معنوی باشد، دورنمات پیامبر اوست. دورنمات می‌گوید: زندگی به شرطی باارزش است که بفهمیم و بپذیریم که میان‌پرده‌ای نادریافتنی از هوشیاری و آگاهی است، بین دو خلاء، منزلی در میانه راه که بنیادش بر بی‌رحمی عمومی و غیرشخصی است.

از دیگر موارد زندگی‌نامه‌ای که بر اندیشه و آثار دورنمات تأثیر گذاشت، رخداد جنگ جهانی دوم بود. او هجده ساله بود که جنگ آغاز شد. دورنمات اهل سوئیس بود و جنگ را دورادور تماشا کرد، با این حال این رخداد تأثیرهای متفاوتی بر او گذارد: تفر از فاشیسم، آسودگی از برکنار بودن از خطر، نگرانی از پایان یافتن این ایمنی، احساس گناه از این ایمنی و...

او در جنایات آلمانی‌ها سهم نبود، اما به نوعی احساس عذاب وجدان آنان را درک می‌کرد. او در رمان سوءظن پزشکی سوئیس را به تصویر می‌کشد که زمان جنگ در اردوگاه‌های مرگ، بیماران یهودی را بدون بیهوشی جراحی یا در واقع سلاخی می‌کرد و اکنون او همین شکنجه‌ها را در سوئیس در قلب زوریخ دم گوش دولت و پلیس و قانون در بیمارستانی مدرن و مجهز انجام می‌دهد و کسی جلودار او نیست.

در یک چشم به هم زدن همان شرایط اردوگاه‌های مرگ نازی‌ها در قلب سوئیس متمدن به وقوع پیوسته است و از زبان یکی از آدم‌های دورنمات می‌شنویم که «آنچه در آلمان اتفاق افتاد، می‌تواند تحت شرایطی در همه جا تکرار شود. هیچ بشری و هیچ ملتی استثناء نیست.»

به هر حال، مقارن با جنگ است که دورنمات جوان در آغاز، در رشته‌های حقوق و الهیات به تحصیل می‌پردازد؛ امری که ردّ پایش بر آثار او هویداست. در اکثر آثار او قهرمانان داستان در حکم قاضی می‌کوشند عدالت را به زور در جامعه جاری سازند. همواره از قضاوت و داوری سخن گفته می‌شود و همواره یک «جلاد» برای مستولی ساختن نیک بر شرّ حضور دارد.

اما دورنمات با کشف نمایشنامه‌ای از تورنتون وایلدر به نمایش اکسپرسیونیستی علاقه‌مند شد و خود نمایشنامه‌ی چنین روایت شده است را خلق کرد. با این نمایشنامه او تحصیل در رشته حقوق و فلسفه را رها کرد. به قول خودش: «من که پیش از تحصیل حقوق و فلسفه مایل بودم روز جامه عدالت بپوشم و به جرگه قاضیان وارد شوم، به تدریج دیواری بزرگ و نفوذناپذیر به نام وسواس در برابر چشمانم شکل گرفت، آنچنان که امکان ایجاد عدل بشری را برایم تردیدناپذیر ساخت.»

او این تردیدها را در عالم نمایشنامه‌نویسی - البته رمان‌هایش - به نمایش گذاشت. اما چیزی نگذشت که دورنمات گرفتار مشکلات مالی شد. نمایشنامه‌هایش حتی به مرحله نمایش نیز نمی‌رسیدند - هر چند با گذشت زمان، همین نمایش‌ها صحنه‌های

فلاتحتمالی بر رمان پلیسی
فریدریش دورنمات
س. محمود حسینی زاد

قول



تئاتر اروپا و امریکا را جولانگاه خود ساختند - به این دلیل دورنمات به نوشتن رمان‌های پلیسی پرداخت. به عبارتی اگر دورنمات، احتیاج مالی نداشت، شاید هرگز چهره‌ای پلیسی به نام برلاخ که قهرمان مشترک دو رمان سوءظن و قاضی و جلادش است، آفریده نمی‌شد.

اما رمان‌های پلیسی دورنمات را نمی‌توان جدای از جهان نمایشنامه‌هایش دانست. پیوند و پیوستگی آشکاری چه از لحاظ مضمونی و چه حتی از بسیاری جهات دیگر، در میان این دو دسته از آثار او دیده می‌شوند. برای نمونه، رمان‌های دورنمات نیز تحت تأثیر نمایشنامه‌هایش ساختاری تئاتری دارند و به‌ویژه اثری مانند سوءظن را می‌توان با اندکی تغییر تبدیل به نمایشنامه کرد.

از سوی دیگر، شاید این اشاره اوژن یونسکو بی‌بهره از حقیقت نباشد که همه نمایشنامه‌ها از یونان باستان گرفته تا به امروز نوعی گرایش به ادبیات هیجان و دلهره (Thriller) داشته‌اند. هر نمایشنامه‌ای عملیاتی کارآگاهی است، همواره معمایی

قاضی و جلا دشت

فریدریش دورنمات

پن. محمود حسینی زاد



ششگانه‌ها از مطالعات فرهنگی

وجود دارد که در صحنه پایانی حل می‌شود...

وجود برخی همانندی‌ها میان سبک و نوع فاخری مانند تراژدی‌های یونان باستان و ژانر عامه‌پسندی چون رمان‌های پلیسی نکته‌ایست که به راستی تعمق درباره آن دلنشین می‌تواند باشد. اما از این اشاره درگذریم و به دیگر نکته‌ها بپردازیم. دورنمات در آثار پلیسی خود نیز گه‌گاه گوشه‌ی چشمی به فلسفه دارد. برای مثال در رمان سوءظن می‌گوید: «در دنیای ما تفکر و حقیقت دو مقوله جداگانه است و گرنه خیلی چیزها ساده‌تر بود... همیشه میان واقعیت و اندیشه ماجرابی در جریان است به نام هستی» او در همین رمانش ارجاعاتی دارد به کانت، شیلر، دون کیشوت، گوته، ارسطو، اولیس، سیزیف و...

دورنمات اصرار دارد مانند شیشه‌های کنسرو و کمپوت برجسی بر او نچسبانیم،

اما به راستی می‌توان آثار او را با اکسپرسیونیست‌ها سنجید. مشخصه‌های اصلی اکسپرسیونیسم در آثار او قابل اشاره‌اند: تنهایی و هویت‌باختگی آدم یا به اصطلاح شیء‌زدگی انسان جدید و نانسازی شدن آدمی که کافکا نیز به آن پرداخته بود، سلطه نظام سرمایه‌داری و ماشین‌یسم، بدبینی نسبت به فرجام کار بشر، بیهوده بودن هر تلاشی برای چیره ساختن عقلانیت و عدالت بر این جهان ستمگر و پوچ و...
او آرمان‌گرایی را تمسخر می‌کند و در رمان سوءظن می‌گوید: «ما نباید بکوشیم تا دنیا را نجات دهیم، بلکه باید سعی کنیم تا نگاهش داریم، این تنها ماجراجویی واقعی است که در این آخرالزمان برایمان مانده است.»

بر آثار دورنمات دلهره همواره حاکم است، در کنار عملی نبودن اجرای عدالت واقعی اجتماعی و برقراری همیشگی ظلم و قابل خرید و فروش بودن معیارها و ضوابط انسانی از جمله عدالت، ما شاهد تلاش دائمی و بیهوده آدم‌های دورنمات برای بهتر ساختن این جهان، ناکامی او در این تجربه و اما آزمایش دوباره آزموده شده‌هایش هستیم.

او نشان می‌دهد که عنصر تصادف غایی‌ترین و حتی یگانه عامل تعیین‌کننده در جهان است. به همین سبب هر کوششی برای مهار حوادث مربوط به آدمی و حاکم کردن عقل و خرد بر واقعیت، بیهوده و از این رو وقوع بدترین پیامدهای ممکن گریزناپذیر است. دورنمات می‌کوشد نشان دهد که واقعیت تابع اتفاق و تصادف و از این رو پیش‌بینی‌ناپذیر است. عقل انسان در برابر بخت و تصادف درمانده و ناتوان است و ماشین استدلالی چون شرلوک هولمز و امثال او نمی‌توانند نتایج تصادف‌ها را پیش‌بینی کنند.

دورنمات در رمان قول نشان می‌دهد به رغم همه استدلال‌های درست و دقیق یک کارآگاه زنده، بر اساس تصادفی پیش‌بینی نشده، قاتل در سانحه رانندگی می‌میرد و هرگز یا در دامی که برای او گسترده بودند، نمی‌گذارد. دیگران و کارآگاه نیز هرگز در نمی‌یابند قاتل چه کسی بود و چرا پا در دام نگذاشت؟

اینجاست که نقیصه‌سرایی (Parody) دورنمات بر رمان پلیسی یا به قول خودش فاتحه‌اش بر این رمان شکل می‌گیرد. قهرمانان او مانند برلاخ، نمونه تیپیک و سستی دیگر کارآگاهان آثار پلیسی‌اند، با هوشی سرشار، تکرر، با احساس تحقیر نسبت به رؤسای خود که گاه برای رسیدن به هدف قانون را نیز زیر پا می‌گذارند و...

اما در عین حال شاید این از شوخ طبعی دورنمات است که قهرمانش برلاخ نه

مانند کارآگاهان امریکایی خوش تیپ و بزب بهادر و شکست‌ناپذیر که در واقع پیرمردی سرطانی است که می‌داند یکسال دیگر خواهد مُرد. از این رو، خواننده نه براساس قدرت برلاخ که از سرِ طرح با او احساس همدلی می‌یابد و آرزومند پیروزی اوست؛ شاید بیماری قند که دورنمات به آن گرفتار بود نیز نقشی در خلق کارآگاهی مریض‌الاحوال داشته باشد.

به هر حال، دورنمات با چرخش موقعیت‌هایش خواننده را غافلگیر می‌کند. او در رمان سوءظن: بازرس برلاخ را وامی‌دارد که دامی برای تبهکار پهن کند، اما بزودی درمی‌یابیم برلاخ خود بدل به شکار شده است. در رمان قول کارآگاه ماته‌ئی هست و نیست خود را براساس استدلال‌ات عقلانی و منطقی‌اش روی دامی که پهن کرده است، سرمایه‌گذاری می‌کند و براساس یک تصادف نقشه‌هایش نقش بر آب می‌شود و این موجود نیک و سالم و اخلاقی به سوی جنون می‌رود. به عبارتی، دورنمات نشان می‌دهد چگونه مبارزه‌ای اخلاقی ممکن است به جنون بدل شود. به قول نیچه کسی که با هیولاها می‌ستیزد، باید بپاید که در این میانه، خود هیولا نشود. اگر دیرزمانی در مفاکی چشم بدوزی مفاک نیز در تو چشم خواهد دوخت! و این یعنی چرخش منطقی موقعیت!

این یکی از ویژگی‌های آثار دورنمات است: خلق آدم‌هایی افراطی که هر کدام قصد ارائه قالبی جدید برای دنیا دارند، آدم‌هایی مطمئن که برای آرمان‌های خود تا سرحد مرگ پیش می‌روند و شکست می‌خورند.

با توجه به گرایش دورنمات به نمایشنامه‌های تراژدی - برای نمونه او در فیزیکدان‌ها دقیقاً وحدت‌های سه‌گانه ارسطویی را رعایت می‌کند - آثار او بی‌شبهت به تراژدی‌های یونان باستان نیست. اینجا گونه‌ای جبریاوری تراژیک و تلاش نافرجام برای گریز از این تقدیر به چشم می‌خورد، چیزی که در اکسپرسیونیسم نیز کماکان دیده می‌شود، با این تفاوت که اکنون پول و نهادهای دولتی جای خدایان را گرفته است.

در تحلیل نهایی، آثار دورنمات بدبینانه و تیره و تارند، اما در عین حال نوشته‌های او با تراژدی‌های مرسوم متفاوتند. نوشته‌های او هر چند بیان تراژدی زندگی هستند، فاقد قهرمان آثار تراژدی‌اند، زیرا به گمان او سده بیست (و البته بیست و یک) فاقد قهرمان و تنها دارای قربانی است. تراژدی‌های باستانی نیاز به قهرمانان و شخصیت‌های استوار و تقسیم‌ناشدنی دارد، حال آنکه زمانه ما چنین آدم‌هایی ندارد، آدم‌ها از درون پوک شده‌اند و مانند ظرف چینی شکسته، بند خورده‌اند. این را نه

تراژدی که کم‌دی می‌تواند بیان کند. موقعیت بشر معاصر را تنها با طنز آمیخته به هراس می‌توان توضیح داد و طنز پاسخی است به تراژدی تاریخ. او می‌گوید آلمان با جنگ تراژدی خود را رقم زد و اکنون نوبت کم‌دی است. اما آثار دورنمات نه کم‌دی‌اند و نه تراژدی، بلکه گروتسک هستند. آثار او به لحاظ شکل، کمیک اما به حیث محتوا تراژیک هستند. او در آثار تراژیک - کمیک خود از امکانات نقیصه‌سرایی به کمال بهره می‌گیرد.

گفتم که نگاه دورنمات تیره و بدبینانه است (به قول هانس مایر منتقد معروف، برشت باور داشت که گانگسترها نیز انسانند و اما دورنمات می‌پنداشت که انسان‌ها در اصل گانگسترند). با این حال، جهان او تفاوتی نیز با جهان معناپخته‌ی بکت و یونسکو و جهان اکسپرسیونیستی کافکا دارد. او می‌گوید نویسنده هنگامی می‌تواند به وظایف اخلاقی خود عمل کند که آثارش بیست باشد، او باید حمله کند، اما نباید در خدمت کسی باشد. گویی او مصداق این امر است که تلاش بیهوده به از بیهوده نشستن! او خیر و شر را بی‌معنا نمی‌داند، بلکه در رسیدن به خیر مطلق تردید می‌ورزد.

او گرایش‌های فاشیستی و مرگ‌خواهانه را به سخره می‌گیرد. در رمان سوءظن به تمسخر پرستاری می‌پردازد که کتابی به نام مرگ، هدف و غایت زندگی ما نوشته است و موعظه می‌کند که «انسان در عمق وجودش خواستار مرگ است... انسان باید از طریق مرگ به امکانات برتر دست یابد.» مهملانی مرگ‌پرستانه، بیمارگونه و هایدگری که متأسفانه نزد ما نیز هواخواهان فراوانی دارد!

طنز دورنمات تعدیل‌کننده نگاه تلخ اوست. بازیگوشی‌های او فراوان است. برای نمونه او در رمان سوءظن خود کوتوله‌ای جنایتکار و غولی شندره‌پوش که نقش فرشته‌ای نجات‌بخش را بازی می‌کند، کنار هم می‌آورد و وجهی نیمه‌اسطوره‌ای به این غول - گالیور - که یادآور یهودی سرگردان است می‌بخشد و...

هنوز سخن فراوان است، اما اجازه دهید ختم کلام را با این نکته رقم‌زنیم که آثار پلیسی دورنمات هم برای خواننده نخبه‌حوری اشاراتی فلسفی - یزدان‌شناسیک است و هم برای خواننده عام دارای لذت خوانش!